

کاربرد هنر در آموزش عربی

لیلا خردمندی

دانشگاه فرهنگیان خوی

بحث از رویکرد آموزش هنر در حقیقت پاسخ به سوال اساسی هربرت اسپنسر در سال 1895 است. پرسش او را که ((کدام دانش ارزش و اهمیت بیشتری دارد؟)) میتوان هم سطح رقابت های درون موضوعی در برنامه درسی در کانون توجه قرار داد و در سایه آن تصمیمات کلان برنامه درسی را اتخاذ کرد

رویکرد سنتی:

رویکرد سنتی به تربیت هنری (یا آموزش هنر) به رویکردی اطلاق میشود که هنر را صرفاً حوزه ای معرفی میکند که به ابراز خلاقانه خویش اختصاص دارد هنر در چارچوب این اندیشه محملی است برای آزاد سازی ظرفیت های خلاق و افرینش گرایانه فرد تا در سطوح برتر و پیشرفته تر بتواند به احساس ادراک تصور و اندیشه های خود شکل یا حالتی خارجی دهد و به دیگران منتقل کند

رویکرد سنتی در تربیت هنری که ازادی مطلق دانش آموزان را از لوازم قطعی آن میدانند مورد انتقاد بسیاری از صاحب نظران این حوزه است به اعتقاد این صاحب نظران که جریان به حاشیه رانده شدن هنر در برنامه های درسی مدارس را تجزیه و تحلیل کرده اند و دستیابی به علل و عوامل موثر در این وضعیت را

وجهه همت خود ساخته اند برداشت سنتی از ماهیت هنر و دلالت های آن برای برنامه درسی و آموزش یکی از عوامل اصلی در نیل به چنین سرنوشتی است چرا که با چنین برداشتی به رغم آن چه ممکن است بدوا و به دلیل حمایت از پیش بینی به ذهن خطور کند که به فعالیت های هنری اختصاص دارند و هنر به عنوان موضوع درسی حایز اهمیت و اولویت داری معرفی نمیشود که نظا های آموزشی باید برای پرورش قابلیت های مربوط به آن سرمایه گذاری کنند

هر رویکردی به تربیت هنری یا آموزش هنر را نمیتوان مقبول تامل دوباره رویکردهای متنوعی که در این زمینه مطرح شده اند ضروری و اجتناب ناپذیر هست برنامه ریزان و مربیان بدون اتکا به بصیرت های ناشی از کطالع ی رویکردها و به خدمت گرفتن ظرفیت نقد و تحلیل و ارزیابی در ارتباط با آنها و اتخاذ تصمیمات هوشمندانه و اثر بخش نخواهد بود

رویکرد دیسیپلین محور

صاحب نظران در کوشش های خود بای احراز حقانیت هنر و دفاع از شایستگی آن به منزله یک حوزه اساسی آموزش معارضان را با تکیه بر این حقیقت که هنر نیز همچون سایر مواد درسی تثبیت شده ویزگی های یک دیسیپلین برازنده چنین موقعیتی را دارد به چالش طلبیده اند. به دیگر سخن آن چه در مقام دفاع ازان برآمده اند احراز هویت دیسیپلینی برای هنر است م چنین میپندارند که در این صورت کسانی که با دیده ناباوری و تردید به جایگاه هنر می نگرند ناگزیر به عقب نشینی از مواضع خود میشوند و هنر را به منزله یک ماده درسی یا یک

حوزه مطالعاتی محوری و اساسی در کنار سایر مواد درسی تثبیت شده خواهند پذیرفت

رویکرد دیسیپلین محور در تربیت هنری از اواسط دهه 1980 مطرح شد و مورد توجه فراوان محافل علمی و هم چنین محیط های آموزشی قرار گرفت این رویکرد را در درجه نخست باید رویکردی دانست که به هنر به منزله یک دیسیپلین می نگرد و باید در زمره تلاش هایی منظور شود که احراز صلاحیت و شایستگی هنر را مرهون نگاه دیسیپلینی به آن میداند

ابتدا مفروضاتی را مرور خواهیم کرد که رویکرد دیسیپلین محور بر انها استوار شده است (ایزرنر 1986):

1- جریان رشد کودک جریان یک سویه و منحصر از درون به بیرون نیست به حرکت بیرون به درون یعنی رشد و یادگیری که منشا و مبدا بیرونی دارد نیز باید هم زمان توجه شود بدین ترتیب رویکرد دیسیپلین محور یادگیری هنر را صرفا متکی به تدارک مواد و منابع برای استفاده دانش آموزان نمیداند بلکه یادگیری را مستلزم تدارک آموزش حمایت کننده و مشوق نیز میداند

2- کسب مهارت های هنری در خلق و ادراک هنر ماهیتا کار ظریف و دشواری است کسب این مهارت ها مستلزم صرف دقت تمرین و تکرار کاوش و تدوام کوشش است

3-یادگیری هنر باید با جریان رشد دانش آموزان هم خوانی داشته باشد گروهی بر قابلیت های ذاتی و غیر اکتسابی دانش آموزان در زمینه هنر تکیه میکند و آموزش هنر را غیر ضروری و غیر مفید میداند

4-تکالیف برنامه ای (یادگیری) که برای دانش آموزان طراحی میشوند باید برای آنها معنادار باشد به عبارت دیگر دانش آموزان باید برای انجام دادن تکالیف یادگیری انگیزه درونی داشته باشند و جریان یاددهی-یادگیری به انگیزش بیرونی متکی نباشد

اهداف برنامه درسی یا آموزش مبتنی بر رویکرد دیسیپلینی را شرح میدهم:

1.کودکان باید لذت بخشی ناشی از خلق آثار تجسمی را تجربه کند و امدادگی کسب مهارت های لازم برای دستیابی به این تجربه لذت بخش را داشته باشند.

2.حساسیت بصری باید در کودکان پرورش یابد تا به اتکای ان بتوانند کیفیت های پیچیده و ظریف مستتر در آثار هنری و محیط پیرامون خود را توصیف کنند

3.کودکان باید رابطه میان فرهنگ و هنر را دریابند مثلا اینکه فناوری و ائدولوژی در یک مقطع خاص چه تاثیری در آثار هنری هنرمندان گذاشته است.

4.کودکان باید یاد بگیرند چگونه در گفتگوی دایمی درباره ماهیت هنر شرکت جویند و ملاک هایی را بشناسند که بر اساس آنها میتوان به قضاوت درباره هنر و دفاع از آنها پرداخت

رویکرد دیسیپلین محور را نباید رویکردی بدون معارض در عرصه آموزش هنر دانست ایزنر در مرور به نقد های وارد شده به رویکرد دیسیپلین محور سه مورد زیر را شناسایی کرده اند که عبارت اند از:

1. بی توجهی به مقوله چندفرهنگی

2. بی توجهی به زنان

3. کمبود اهتمام به بعد تولید در تربیت هنری و تمرکز بر ابعاد نقد هنری و تاریخ هنر

اکنون طرح کلی گاردنر را در آموزش هنر برای سطوح مختلف سنی مرور میکنیم:

سنین پیش از مدرسه: هر نوع آموزش هنر به نظر غیر ضروری میرسد کودکان به مداخله بزرگسالان نیاز ندارند تنها اقدام ضروری فراهم کردن فرصت ها و موقعیت های غنی و مناسب است باید به شیوه ها و اشکال دانستن شهودی و نمادین درجه اول که کودکان در اختیار دارند بسنده کرد

سنین شروع مدرسه یا سال های آغاز تحصیلی: توصیه گاردنر برای آموزش هنر در سال های آغازین مدرسه این است که دانش آموزان به شکل حساب شده در معرض دانش مفهومی و صوری هنر قرار گیرند که البته این دانش نباید به صورت مجزا و منفک از قابلیت های تولید هنری کودک به وی عرضه شود با محور قرار دادن

اثر هنری تولیدی توسط کودک در مواقع یادگیری مفهومی و صوری نیز از موقعیتی (یا وابسته به موقعیتی معنادار) خواهد بود که قبلاً به عنوان شیوه یادگیری موثر درباره آن بحث شد

سنین میانی و پایانی تحصیلی (راهنمایی و دبیرستان): در این مقطع ارایه مستقل دانش علمی و مفهومی درباره هنر موضوعیت دارد اما ترجیح شخصی گاردنر برای آموزش هنر در این سنین کماکان محوریت قایل شدن برای انجام دادن پروژه (تولید) هنری است که این امکان را دارد که با مشارکت جدی ر دانش آموزان و مناسب با علایقشان طراحی شود گاردنر ادامه میدهد که تفاوت اصلی میان آموزش هنر به کودکی 7 ساله و آموزش هنر به یک نوجوان در این خلاصه میشود که دانش آموزان بزرگتر باید به گونه ای آماده شوند که بتوانند به شکل نظام دار مطالب علمی و مفهومی هنر را مطالعه کنند بدین علت وی گنجاندن دروس و مباحث اختیاری در زمینه تاریخ هنر یا تجزیه و تحلیل هنری در این سنین را بلا مانع میداند

و باز هم تاکید میکند که در مقایسه با تداوم حضور فعالانه دانش آموزان در عرصه هنری این مباحث کماکان ارزش و اهمیت کمتری دارند.

رویکرد دریافت احساس و معنا

برودی نماینده برجسته این رویکرد تولید و خلق اثر هنری را در بحث تربیت زیباشناسی ضروری میداند و میگوید که سواد (زیبا شناختی) نیازمند حداقل

قابلیت ها در کاربرد رسانه های گوناگون برای خلق اثر البته نه در حد و اندازه هنرمند حرفه ای است

این قابلیت ها از نظر وی در زمره قابلیت های یک انسان فرهیخته است و لذا باید جزو مولفه های تربیت هنری به آن پرداخت.

دیدگاه های تربیت هنری از نظر ایزنر

الف) تربیت هنری دیسیپلین محور: در این دیدگاه مربیان هنر باید برنامه دری ای را طراحی کند که چنین مهارت هایی را توسعه دهد به این ترتیب مربیان باید احساساتشان را توسعه دهند تخیل گراییشان را پرورش دهند و مهارت های فنی مورد نیاز برای انجام کار صحیح با مواد آموزشی را کسب کنند در این هدف کودکان باید لذت ناشی از خلق آثار تجسمی را تجربه کنند و فرصت کسب مهارت های لازم برای دستیابی به این تجربه لذت بخش را داشته باشند

ب) فرهنگ دیداری: دیدگاه دوم تربیت هنری وضعی متفاوت دارد این دیدگاه بر استفاده هنرها به منظور ارتقای فهم فرهنگ دیداری متمرکز است از این طریق به دانش آموزان کمک میشود تا ارزش ها و ایده هایی را که فرهنگ مشهور نامیده میشوند همانند هنر خوب بازخوانی کنند

حل مسایل خلاقانه: دیدگاه سوم تربیت هنری مربوط به حل مساله خلاقانه است که در رشته طراحی استفاده میشود

هدف برنامه های این تربیت ان است که دانش آموزان را توانمند کنند تا همچون طراحان بیندیشند برای مثال از دانش آموزان میخواهند که مسایل علمی مانند طراحی جعبه برای سی دی را انجام دهند که هم معیارهای کاربردی و هم زیباشناسانه در آنها مهم اند.

ت) ابراز خلاقانه خویش: چهارمین دیدگاه تربیت هنری به رشد خلاقیت از جنبه های متفاوت توجه دارد

این رویکرد را دو تن از تاثیر گذار ترین متخصصان جهانی هنر به نام ویکتور لونفلد اتریشی و هربرت رید انگلیسی معرفی کردند هر دو این متخصصان معتقدند که هنر نه تنها فرایندی است که روح را آزاد میکند بلکه جولانگاهی برای خلاقیت است

ث) تربیت هنری به مثابه آمادگی برای جهان کار: پنجمین دیدگاه تربیت هنری یک دیدگاه عمل گرایانه است که از هنر برای توسعه مهارت ها و نگرش های مورد نیاز در محل کار استفاده میکند

استدلال طرفداران این دیدگاه ان است که تجربه هنری موجب رشد خلاقیت و نوآوری برانگیختن قوه تخیل تقویت خوداتکایی در هنر های دستی توسعه مهارت های برنامه ریزی و یاد دادن چگونگی همکاری بین کودکان و جوانان میشود

ج) هنر و توسعه شناختی: دیدگاه ششم آموزش هنر بر پیامدهای شناختی یعنی رشد شکل های پیچیده و عمیق تفکر توجه دارد در دنیای حاضر که رشد مهارت های تفکر ویژه مهم است و در زمانی که از مدارس انتظار میرود افراد را برای بیش از یک شغل در طول زندگی مهیا کنند وجود برنامه ای که پویا باشد استانه تحمل ابهامات را بالا ببرد ریسک پذیری را تقویت کند و قضاوت فراتر از فضای قوانین را تقویت کند بسیار مهم است. برای این منظور هنر منبعی ارزشمند است

چ) کاربرد هنر در ارتقای عملکرد تحصیلی: هفتمین دیدگاه تربیت هنری دیدگاهی است که به هنر در مدارس به منزله وسیله ای برای ارتقای عملکرد تحصیلی در دروس به اصطلاح پایه مینگرد

این دیدگاه معتقد است که هر چه کودکان و نوجوانان درس های هنری را بیشتر بگذرانند عملکردشان در مدرسه بهتر خواهد بود

ح) هنرهای تلفیقی: این دیدگاه به ان برنامه درسی هنر اشاره دارد که با دیگر برنامه های درسی هنری و غیر هنری تلفیق میشود برنامه درسی تلفیقی هنر عموماً در یکی از چهار نوع ساختار برنامه درسی سازماندهی میشود:

1.گاهی از هنر استفاده میشود تا به دانش آموزان کمک کند تا دوره خاص تاریخی یا فرهنگی خاص را بشناسند مثل مطالعه جنگ داخلی در کنار عکس ماتئو برادی و یا موسیقی و معماری آن دوره و طرز پوشش افراد طبقات اجتماعی

2.دومین شکل تلفیق حالتی است که در آن به دانش آموزان کمک میشود تا شباهت ها و تفاوت های میان هنرها را بشناسند مانند تفاوت معنای ریتم در موسیقی با معنای ریتم در هنرهای تجسمی

3.سومین شکل تلفیق شناسایی ایده اصلی است که در هنر در دست انجام و یا در دیگر حوزه ها قابل شناسایی است

4.چهارمین نوع تلفیق مربوط به تمرین حل مساله است میتوان از دانش آموزان خواست که مساله ای را تعریف یا بیان کنند که مستلزم در نظر گرفتن دیسپلین های مختلف است مثلا اگر از دانش آموزان دبیرستانی خواسته شود که برای دانش آموزان پیش دبستانی یک بازی طراحی کنند